

واکاوی رویکرد جرم‌شناسی فرهنگی به نژاد و جنسیت

معاذ عبدالمهی*^۱

جوآنمیر عبدالمهی^۲

چکیده

جرم‌شناسی فرهنگی به بررسی راه‌های مختلفی می‌پردازد که در آن پویایی فرهنگی با اعمال مجرمانه و کنترل جرم در جامعه کنونی درآمیخته است. به دیگر سخن، جرم‌شناسی فرهنگی بر محوریت معنا و بازنمایی در تفسیر جرم به‌عنوان رویدادی گذرا، تلاش خرده فرهنگ‌ها و نیز پدیده‌های اجتماعی، تأکید می‌کند. رویکرد این شاخه از جرم‌شناسی نسبت به جنسیت و نژاد متفاوت از سایر رشته‌های جرم‌شناسی است و نگاهی انتقادی نسبت به تعریف جرم، جرم‌شناسی غالب و کلاسیک و نیز تعریف قربانی و... دارد. جرم‌شناسی فرهنگی موضوعاتی که توسط جرم‌شناسی غالب نادیده گرفته می‌شود را با جزئیات بیشتری بررسی می‌کند. خلأ تحقیقاتی در زمینه مطالعات فرهنگی زنان و نیز عدم تمایل و اراده کافی در پرداختن به مسائل مربوط به جنسیت و نژاد در جرم‌شناسی کلاسیک، جرم‌شناسی فرهنگی را به یک علم حائز اهمیت و مترقی تبدیل نموده است. مقاله حاضر در پی واکاوی روش و نحوه تأثیر این رویکرد در تحقق یا عدم تحقق آرمان‌های جرم‌شناسی در رابطه با دو مقوله مهم علوم نوین بشری یعنی نژاد و جنسیت به روش تحلیلی - توصیفی می‌باشد و در این خصوص به نظر می‌رسد جرم‌شناسی فرهنگی به‌عنوان علمی کارآمد و مؤثر عمل کرده و باید بیشتر مورد توجه جامعه حقوقی، جامعه‌شناسان و سیاست‌گذاران جنایی قرار گیرد.

کلید واژگان: جرم‌شناسی فرهنگی، جنسیت، فضای مجازی، نژاد.

دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۰۴/۲۲ - 2020/07/12

پذیرش مقاله: ۱۳۹۹/۰۷/۲۹ - 2020/10/20

^۱ - دانش‌آموخته دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، گروه حقوق، دانشکده حقوق، دانشگاه تهران، ایران.

maaz_abdollahi@yahoo.com

* نویسنده مسئول:

^۲ - استادیار حقوق عمومی، گروه حقوق، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه کردستان، سنندج، ایران.

مقدمه

جرم‌شناسی فرهنگی زمینه‌ی مشترک بین اقدامات فرهنگی و رفتارهای مجرمانه در زندگی اجتماعی معاصر را نشان می‌دهد. به عبارتی جرم‌شناسی فرهنگی، زمینه مشترک بین رفتارهای جمعی شکل‌گرفته حول تصاویر، سبک و معنای نمادین (اقدامات فرهنگی) و رفتارهای جمعی که توسط مقامات سیاسی و قانونی جرم تلقی می‌شوند (اعمال مجرمانه) را بررسی می‌کند. این حوزه از جرم‌شناسی نه تنها به بررسی خرده‌فرهنگ‌های مجرمانه، بلکه به بررسی اقدامات مقامات سیاسی و قانونی - ای می‌پردازد که با ایجاد خرده‌فرهنگ‌های مجرمانه تأثیر قدرتمندی بر جرم‌شناسی فرهنگی برجای گذاشته‌اند. همچنین این حوزه از جرم‌شناسی نشان می‌دهد که چگونه قدرت می‌تواند باعث ایجاد و مشروعیت بخشی به اشکالی از آسیب اجتماعی گردد (فرل و سندرز^۱، ۱۹۹۵). رابطه بین اقدامات فرهنگی و اعمال مجرمانه در حیطه پارامترهای خاص جنسیت، طبقه و نژاد نیز حائز اهمیت است. زیرا برخی اعمال به رغم مجرمانه بودن آن «توجیه‌پذیر» تلقی می‌گردد. این توجیه‌پذیری و مقبولیت، بیشتر زمانی اتفاق می‌افتد که رفتارهای متخلفانه علیه گروه‌های آسیب‌پذیر انجام پذیرد. ماهیت نژادی و جنسیتی جنبش زنان در ملل مختلف و رویارویی آن‌ها با میزان شدیدتری از خشونت سبب شده است که تمرکز این پژوهش به فراتر از یک نمونه خاص گسترش یابد. همچنین ضمن بررسی این آسیب، به بررسی مسائل هویت (خود و دیگری)، جنسیت (و تمایلات جنسیتی)، فضای اجتماعی (عبور از فضای حقیقی و فضای مجازی) و خلق و مصرف تصاویر و گفتمان‌ها خواهیم پرداخت. علاوه بر دو سنت انتقادی پس مدرن و مطالعات فرهنگی، جرم‌شناسی فرهنگی از سنت متعارف جامعه‌شناسی - و به ویژه منظر تعامل‌گرایی نمادین که جرم را دارای وجهی برساخته می‌داند - نیز تأثیرات زیادی پذیرفته است. پشتوانه‌های نظری چندگانه فوق توجه همزمان این سنت به ساختارهای قدرت، تزاخم‌های معنایی، جهان‌های نمادین، بازنمایی‌ها و انتقال پیام رسانه‌ای را توضیح می‌دهد. (ذکایی، ۱۳۹۱، ص ۷) جرم‌شناسی فرهنگی استدلال می‌کند که بسیاری از رفتارهای مجرمانه یا رفتارهایی که از سوی اکثریت جامعه، فرهنگ غالب و یا نهادهای قدرت، انحراف آمیز تلقی شده‌اند، به جزئی از زندگی روزمره گروهی از افراد تبدیل شده و جنبه خرده فرهنگی پیدا می‌کنند. (فرجیها، ۱۳۹۳، ص ۶) مقاله پیش‌رو در پی آن است: تبیینی روشن از روش و رویکرد جرم‌شناسی فرهنگی نسبت به نژاد و جنسیت ارائه دهد و مفردی باشد جهت به‌کارگیری سیاست‌گذاران جنایی در اتخاذ تدابیری که از بزه‌دیدگی بیشتر زنان جلوگیری کند و تفکری نوین در برخورد با بزه‌دیدگی زنان و مجرمیت مردان ایجاد کند.

^۱- Ferrell and Sanders

۱. پیدایش جرم‌شناسی فرهنگی و رسالت آن

جرم‌شناسی فرهنگی از بطن جرم‌شناسی‌های انتقادی و متفاوت دهه ۱۹۷۰ به وجود آمده است. نقطه اساسی آغاز این ظهور، کار محققان مرتبط با مطالعات فرهنگی مکتب بیرمنگام، کنفرانس ملی انحراف و «جرم‌شناسی جدید» در بریتانیا در طول دهه ۱۹۷۰ است. همزمان با این نقطه آغاز، جامعه‌شناسی آمریکایی نقطه آغاز دومی برای جرم‌شناسی فرهنگی فراهم نمود: رویکرد نمادین کنش متقابل به جرم و انحراف. به رغم رشد سریع سیستم عدالت کیفری تنبیهی در ایالات متحده و بریتانیا در طول دهه‌های بعدی و ترقی همزمان عدالت کیفری اجرایی به جای جرم‌شناسی انتقادی، نظریه‌های جدیدی بلافاصله بعد از این پایه‌گذاری‌ها و ترقی‌ها پدید نیامد. در سال ۱۹۹۵، فرل و سندر با انتشار «جرم‌شناسی فرهنگی»، جرم‌شناسی فرهنگی متمایزی به تدریج ظهور یافت. اگرچه جرم‌شناسان فرهنگی از مفهوم-سازهای پیشین بریتانیا و آمریکا استفاده می‌کردند، اما به تدریج حساسیت‌های پست‌مدرنیسم و ساختارشکنی را در آثار خود ادغام نمودند. ریشه‌های نظری جرم‌شناسی فرهنگی دارای سابقه‌ای طولانی و گسترده است و به‌عنوان چارچوبی نظری بر اساس پایه‌های تفکر جامعه‌شناختی - که عمدتاً متأثر از آثار مارکس، وبر و دورکیم هستند - بنا نهاده شده است و در عین حال از پیشرفت‌های نوین در رشته‌های پست‌مدرنیسم، تعامل‌گرایی نمادین و ساختارگرایی اجتماعی نیز بهره برده است. نسب نظری خاص جرم‌شناسی فرهنگی در حوزه بررسی جرم و انحراف به "چرخش فرهنگی" مطرح شده از سوی نظریه‌پردازان انحراف در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰؛ ظهور مدرنیته جدید و همزمان «چرخش به سمت ساختارشکنی»^۲ در دهه ۱۹۷۰؛ و ترکیب انگلیسی پدیدارشناسی، نظریه خرده فرهنگ و نظریه برچسب‌زنی^۳ باز می‌گردد. نسب نظری مستقیم جرم‌شناسی فرهنگی از ظهور «نظریه جدید انحراف»^۴ سرچشمه می‌گیرد. نظریه جدید انحراف در بردارنده دو مکتب فکری است: نظریه خرده فرهنگ^۵ و نظریه برچسب‌زنی^۶ این دو مکتب فکری که غالباً در کنار هم تکامل یافته‌اند از ویژگی مشترکی برخوردار هستند و آن اتخاذ رویکرد فرهنگی متمایزی به توضیح جرم و انحراف است (فرل و همکاران، ۲۰۰۸). نظریه خرده فرهنگ خود را بدین صورت نمایان می‌سازد: افرادی که از طبقه پایین اجتماع هستند در محیط فرهنگی‌ای بزرگ می‌شوند که توسط ارزش‌های خاص (طبقه متوسط) تعریف شده است. این ارزش‌ها همراه با موانع ساختاری که بر سر راه آن‌ها برای دستیابی به اهدافشان وجود دارد می‌تواند حس محرومیت و عدم برخورداری از جایگاه اجتماعی را در آن‌ها ایجاد نماید. تلاشی احتمالی برای اصلاح این احساس انکار، جایگزینی یا معکوس نمودن ارزش‌های دست نیافته‌ای است

1. cultural turn

2. turn towards deconstruction

3. British synthesis

4. new Deviance Theory

5. subcultural theory

6. labeling theory

چرخش عمومی به سمت فرهنگ و اشاعه‌ی مطالعات فرهنگی

معروف به ترکیب انگلیسی یا

که با آن [ارزش‌ها] قضاوت می‌شوند. همچنان که معنای جدیدی شکل می‌گیرد، این معنای جدید به فرآیندی فرهنگی تبدیل می‌شود و این فرآیند به تلاشی جمعی بدل می‌شود و یک خرده فرهنگ به وجود می‌آید. دومین حوزه مکتب جدید انحراف از نظریه برچسب‌زنی به وجود آمده است. به باور واضع این مکتب، آقای لی مرت، فرق منحرف و غیر منحرف آن است که منحرف به واسطه حکم دادگاه منحرف شناخته شده و دیگری در این حالت قرار نگرفته است. از این رو برچسب انحراف به وی زده شده و همین امر موجب می‌شود که او دیگر نتواند و یا به سختی قادر باشد که به حالت و موقعیت قبلی خود بازگردد، به خصوص اگر این برچسب بر فرد بی‌گناهی زده شده و سپس او را با نهاد زندان و پلیس آشنا نمایند. لذا اشخاص با وجود این برچسب به سمت تکرار جرم و انحراف سوق داده می‌شوند. (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۱، ص ۱۱۱) نظریه پردازان برچسب‌زنی با استفاده از ساختارگرایی اجتماعی و سنت‌های رادیکال پدیدارشناختی، تلاش اثبات‌گرایان برای انعکاس واقعیت عینی انحراف را نمی‌پذیرند، چراکه بر این باورند چنین عینیتی خارج از عاملیت خلاق انسان وجود دارد. انحراف نوعی رفتار یا کنش نیست که نیاز به بررسی آن با روش‌های علمی باشد، یا با هیچ مشخصه ذاتی تعریف نمی‌شود. انحراف، ساختاری اجتماعی و وابسته به فرهنگ است. محصول پویای فرآیندهای جمعی مستمر خلاقیت انسان است و به‌طور قطع بین‌الذهانی است. یک عنصر بسیار مهم در چارچوب نظریه برچسب‌زنی اضافه شدن برهان توماس است: به گفته وی «اگر مردان [و زنان] شرایط خود را واقعی توصیف کنند در نتیجه‌گیری‌های خود نیز واقع‌بین خواهند بود»؛ بنابراین اگرچه تعاریف جرم و انحراف سازه‌هایی اجتماعی و ذاتاً سلیقه‌ای هستند، اما معانی ایجاد شده از طریق این کار فرهنگی نتایج بسیار واقعی و عینی دارند. نکته مهم دیگر تصدیق این مسأله است که فرآیندهای اجتماعی ساخت معنا حول برچسب‌های جرم و انحراف دارای ماهیتی دمکراتیک نیستند. مسئولیت برساخت‌ها در عرصه فرهنگی یکسان نیست. همچنان که ترس از قدرت‌های سیاسی، ضمانت اجرای قانونی و برچسب‌های اجتماعی نگران‌کننده و اجتناب‌ناپذیر می‌شوند، "فرآیند برچسب‌زنی به یکی از ابزارهای قدرت و دستاویزی برای به حاشیه راندن افراد و شخصیت‌ها تبدیل می‌شود (برگر و لاکمن^۱، ۱۹۶۶). مبنای دیگر، مکتبی است که به آن «ترکیب انگلیسی» اطلاق می‌شود و با کتاب دیوید داون با عنوان «راه‌حل بزهکاری^۲» آغاز شد و سپس توسط دانشجویان دکترای دانشکده اقتصاد لندن، جاک یانگ^۳ و کوهن^۴ توسعه یافت و نهایتاً در کنفرانس ملی انحراف سال ۱۹۸۸ و دانشگاه مطالعات فرهنگی معاصر مرکز بیرمنگام بطور موفقیت‌آمیزی تکمیل شد. هیوارد و یانگ ویژگی متمایز جرم‌شناسی فرهنگی را «تلاش برای برجسته‌سازی تعامل بین برساخت‌های صعودی و نزولی عنوان می‌کنند». کشف این تعامل پیشرفت مهمی برای ترکیب انگلیسی بود.

1. Berger & Luckman

2 The Delinquent Solution: A Study in Subcultural Theory by David Downes

3 - Young

4 - Cohen

برخلاف نظریه برجسب‌زنی که برساخت‌های معنایی جاری از سوی افراد قدرتمند و مقامات قانونی به سمت افراد حاشیه‌ای را بررسی می‌کند، نظریه خرده فرهنگ؛ برساخت‌های معنایی جاری از خرده فرهنگ‌های حاشیه‌ای به سمت افراد قدرتمند و مقامات قانونی را بررسی می‌کند. زمانی که این دو حوزه در جهت فهم تأثیر متقابل و تعامل بین برساخت‌های صعودی و نزولی باهم ترکیب می‌شوند، مفهوم بسیار مهمی در جرم‌شناسی فرهنگی در اولویت قرار می‌گیرد: فرآیندهای تعاملی. جرم‌شناسان جدید و تحلیل‌گران فرهنگی مانند هال و جفرسون^۱ با بررسی رابطه پیچیده بین دنیای متفاوت افراد و خرده فرهنگ‌های منحرف و مداخلات کنترل اجتماعی توسط رسانه‌های جمعی قدرتمند، فرآیندهای تعاملی منعکس‌شده در نظریات فرل را بررسی نمودند (تیلور و واتمن^۲، ۱۹۷۳). بنابراین، پایه‌های نظری جرم‌شناسی فرهنگی از دیدگاه‌های برخاسته از «جرم‌شناسی نوین» بریتانیا و دانشکده مطالعات فرهنگی بیرمنگام ساخته شده است. همچنین تأکید جرم‌شناسی فرهنگی بر روابط بین جرم، بازنمایی و کنترل اجتماعی از «جرم‌شناسی نوین» گرفته شده است (کوهن و یانگ^۳، ۱۹۷۳). افزون بر این در جرم‌شناسی فرهنگی بررسی پویایی خرده فرهنگ‌های منحرف و اهمیت نماد و سبک در ساخت معنا و شکل‌دهی هویت از «مطالعات فرهنگی» گرفته شده است. همچنین تحلیل نقش رسانه‌های جمعی در تفسیر واقعیت‌های جرم و ایجاد اشکال جدیدی از کنترل اجتماعی و قانونی را از ادغام مطالعات فرهنگی و جرم‌شناسی نوین گرفته است. محققان این رشته از جرم‌شناسی علاوه بر بررسی برساخت‌های تعاملی معنا، در حوزه فراتر از رسانه‌های جمعی (برای مثال، انسان‌شناسی، خرده فرهنگ‌های مقاومت، متن، تلویزیون، فیلم و ادبیات) نیز فعالیت دارند. آن‌ها همچنین «حساسیت‌های پیچیده پست مدرنیسم» را نیز مورد تحلیل قرار می‌دهند. با عنایت به اینکه مبانی نظری جرم‌شناسی فرهنگی از پایه‌های فرهنگی، انتقادی و کنش متقابل آن پدید آمده است، روش‌های آن نیز از ریشه‌هایش در مطالعه موردی به وجود آمده‌اند. اگرچه جرم‌شناسی فرهنگی روش‌های مختلفی از جمله؛ تحلیل‌های متنی، بصری و نشانه‌شناسی را باهم ادغام می‌کند اما برخی از آثار برجسته‌تر جرم‌شناسی فرهنگی با اشکالی از مردم‌نگاری افراطی شناخته شده است. جرم‌شناسان فرهنگی با غرق نمودن خویش در خرده فرهنگ‌های غیرقانونی و بررسی موشکافانه آن‌ها، گاهی اوقات تلاش نموده‌اند که به «موضوع بدل شوند» و گاهاً نیز از زندگی خویش خود مردم‌نگاری تهیه نموده‌اند. آن‌ها روش مردم‌نگاری را به‌عنوان راهی به‌سوی معنای جایگزین و سمبولیسم ظریف ساخته‌شده در درون رویدادها و خرده فرهنگ‌های جنایی پذیرفته‌اند. جرم‌شناسی فرهنگی تا اندازه‌ای این رویکرد به خرده فرهنگ‌های غیرقانونی را به عنوان مجموعه‌ای از معنا و ادراکات مشترک که با ضوابط نمادین استادانه و تلاش جنایی حساب‌شده به هم پیوند خورده‌اند را پذیرفته است. با این حال؛ جرم‌شناسی فرهنگی ریشه در سبب‌شناسی جرم

1 - Hall & Jefferson
 2. Taylor & Walton
 3. Cohen & Young

دارد که تا حدودی به ریشه‌های جرم در اندیشه‌های آنی رویداد جنایی و تجارب و احساسات مشترک به وجود آمده در لحظه جرم و کنترل آن اشاره می‌کند (لنگ^۱، ۱۹۹۰). به زعم جرم‌شناسان فرهنگی اولویت خرده فرهنگ‌های جنایی، رویدادهای جنایی، مفاهیم و احساسات پایه‌ریزی شده نشانگر اهمیت روش‌هایی است که جرم‌شناسان می‌توانند از آن‌ها استفاده نمایند. جرم‌شناسی فرهنگی جریان هیجانات کارناوالی، لذت و ریسک‌پذیری را برجسته می‌کند و به همان میزان نیز اقدامات کنترلی روزانه در جهت مهار و کالوارسازی این جریان‌های تجربی را برجسته می‌سازد (پرسدی^۲، ۲۰۰۰: ص ۵۴). در واقع جرم‌شناسان فرهنگی معتقدند که تنش‌هایی نظیر کنترل تهاجمی خرده فرهنگ‌های دیگر و روش‌های نظارتی، نگرش‌های تعدیلی نسبت به جرم به عنوان محرک جنسی و سرگرمی، مرزهای متغیر و همیشه مورد نزاع بین هنر و پورنوگرافی، موسیقی و تحرکات سیاسی؛ تلاقی بین جرم و فرهنگ را توجیه می‌کند. در تمامی این موارد، جرم‌شناسان فرهنگی در تلاش‌اند که اقتصاد سیاسی جرم را با قرار دادن آن در درون پویایی زندگی روزمره و ابزارهای نظارتی متعارف توجیه کنند. جرم‌شناسی فرهنگی به‌عنوان زیرشاخه‌ای از جرم‌شناسی، نقش خرمگسی (استعاره از منتقد سختگیر) را ایفا می‌کند که به اسب جرم‌شناسی علمی چسبیده است و هدف آن «تزییق روحی تازه به مطالعات جرم‌شناسی است». همان‌طور که اسب سقراط یونان به‌دلیل اندازه آن کند شده است و نیاز به خرمگس برای بیدار نمودن خود دارد جریان اصلی جرم‌شناسی نیز در حالت «ایستا و زوال» است و لذا نیاز به منتقدی مانند جرم‌شناسی فرهنگی برای نیرو بخشیدن دارد (فرل^۳، ۲۰۰۸: ص ۲۱۵). درست همانند منتقد سختگیری که نقش آن "بیداری، متقاعد کردن و سرزنش" است، نقش جرم‌شناسی فرهنگی "به‌چالش کشیدن کسانی است که مدعی برخورداری از دانش موثق در مورد جرم هستند... [و] تلاش می‌کند پایه‌های فکری کار آن‌ها را ارتقا بخشد". نکته مهم آن است که همان‌طور سقراط خود را به‌عنوان منتقد سختگیر، خدمتگزار و مسئول شهر خود می‌دانست، جرم‌شناسی فرهنگی نیز اهمیت نقش خود را در تفسیر واقعیات و بی‌عدالتی‌های روزمره تصدیق می‌کند و "وظیفه" خود می‌داند که جرم‌شناسی‌ای ایجاد کند که "بتواند زندگی اجتماعی را به شکل مترقی‌تری نشان دهد".

۲. ماهیت جرم‌شناسی فرهنگی

رشته جرم‌شناسی فرهنگی با انتقادات بسیاری مواجه بوده زیرا تصور می‌شود که این دیدگاه ابهام‌ناظری دارد و تعریفی ناکافی از مفهوم اصلی خود، یعنی فرهنگ، ارائه می‌دهد (ویبر^۳، ۲۰۰۷: ص ۲۴۸). اسپنسر انتقاد خود را از این دیدگاه با پرسیدن این سؤال خاتمه می‌دهد که: "یکی باید

^۱. Lyng

^۲. Presdee

^۳. Webber

بیندیشد که جرم‌شناسی فرهنگی چیست؟ (اسپنسر^۱، ۲۰۱۰: ص ۲۰۱). از ابتدای پیدایش آن، جرم‌شناسی فرهنگی دستخوش تغییرات پی‌درپی بوده است. جف فرل مبدع واژه جرم‌شناسی فرهنگی، آن را بیشتر به صورت آرایه‌ای نوظهور از دیدگاه‌هایی توصیف نموده است که به واسطه‌ی حساسیت به تصویر، معنا و نمایش در مطالعه جرم و کنترل جرم به هم پیوند خورده‌اند. اما یک ریسمان مشترک وجود دارد که این آرایه‌های نوظهور را به هم بافته است. همان‌طور که فرل اخیراً تصدیق نموده، این ویژگی تعیین‌کننده مشترک بین دیدگاه‌های جرم‌شناسی فرهنگی، تمرکزی فکری و سیاسی بر تفسیر انسان از معناست. در این شرایط، جرم و کنترل جرم به‌عنوان محصولات فرهنگی مفهوم‌سازی شده‌اند، یعنی برساخت خلاق انسان که برحسب معانی که دارند تعبیر می‌شوند (هایوارد و یانگ^۲، ۲۰۰۴). اگر بخواهیم جرم‌شناسی فرهنگی را با استفاده از اصطلاحات و واژگان خاص آن (یعنی بعنوان برساخت خلاق انسان) بفهمیم، باید پرسیم که جرم‌شناسی فرهنگی چه مفاهیمی را با خود به جرم‌شناسی علمی آورده است؟ برای پرداختن به این سؤال ابتدا لازم است بدانیم که جرم‌شناسی فرهنگی خود را چگونه می‌بیند؟ و چگونه نقش خود را در رابطه با رشته گسترده‌تر تعریف می‌کند؟

جرم‌شناسی فرهنگی علاوه بر تحقیق بر روی افراد و گروه‌هایی که «سایر جرم‌شناسان اهمیت زیادی به بررسی آن‌ها نمی‌دهند» به بررسی آثاری می‌پردازد که توسط فرهنگ غالب و مسلط نادیده گرفته شده و یا آن را سزاوار تحقیق علمی جدی ندانسته‌اند. (برای مثال نقاشی‌های دیواری، یادبودهای مردم، گورستان‌های بازداشتگاه، کتاب‌های طنز، برنامه‌های تلویزیونی و غیره). جرم‌شناسی فرهنگی نه تنها ارزش این آثار فرهنگی مطرود را به رسمیت می‌شناسد بلکه آن‌ها را در مرکز توجه تحقیقات جرم‌شناسی قرار می‌دهد. بنابراین نقش جرم‌شناسی فرهنگی به‌عنوان یک زیرشاخه، شبیه نقش جنبش‌های هنری رادیکال در چشم‌انداز هنری اوایل قرن ۲۰ میلادی است. جرم‌شناسی فرهنگی از جرم‌شناسی‌های انتقادی و فرهنگ-محور پیشین تبعیت می‌کند که در دهه ۱۹۶۰ با جرم‌شناسی کلاسیک مخالف بودند. کوهن این جنبش را با «خلق محصولات جنبش‌های هنری رادیکال مانند دادائیسیم و سورئالیسم توسط هنرمندان و نویسندگان» مقایسه می‌کند. نقطه اشتراک تمامی این جنبش‌ها تلاش برای به چالش کشیدن مسائلی است که در رشته‌های مربوطه خود بسیار جدی و حائز اهمیت تلقی می‌گردند. مبدعان این رشته با انتقاد از جرم‌شناسی کلاسیک، بر این باورند که جرم‌شناسی کلاسیک با برخورداری از به اصطلاح «عملی بی‌نقص، نتایج بدون ایراد، دقت علمی و قوانین صریح و دقیق» جایگاه بسیار ویژه‌ای برای خود قائل بوده و با بهره‌گیری از عینیت و علم خود را نسبت به سایر رویکردها ارجح تلقی نموده و بنابراین به جای افزایش فهم ما از مسائل مانع درک آن می‌شود. از این رو رویکردهای اصلی جرم‌شناسی کلاسیک، که رویکردهایی تثبیت شده و

1. Spencer

2. Hayward & Young

موردپذیرش هستند، باید به صورت تهاجمی مورد انتقاد، چالش و حتی تمسخر قرار گیرند (فرل و ویسدل^۱، ۱۹۹۹).

۳. چارچوب نظری

رویکردی معمول برای بررسی جرایم مهاجران از استدلال سلین^۲ برگرفته شده است که بیان می‌دارد: "تضادهای فرهنگی عمده ممکن است نتیجه مهاجرت باشد". در اینجا جهت تفهیم بهتر مطلب و همچنین نظر به اینکه موضوع تحقیق حاضر بحثی عام و فراتر از مرزها می‌باشد، لذا از یافته‌های جرم‌شناسان دیگر در تحقیقات میدانی خود و آمار جنایی منتشرشده در کشورهای خارجی بهره خواهیم برد. برای مثال؛ در کشوری مانند استرالیا زنان فیلیپینی (مهاجر) حدوداً ۶ برابر بیشتر از زنان استرالیایی قربانی قتل هستند. احتمال قربانی قتل واقع شدن زنان فیلیپینی بیشتر از مردان فیلیپینی در استرالیاست. روال معمول این است که میزان قتل مردان به دلیل سبک زندگی آن‌ها بیشتر از زنان باشد، لیکن الگوی قتل بیشتر زنان فیلیپینی نسبت به مردان فیلیپینی در استرالیا، برخلاف کل جوامع مهاجر در این کشور است (کلیور^۳، ۱۹۹۴: ص ۱۹۶). آسیب‌پذیری بالای زنان فیلیپینی در برابر خشونت را مردان مهاجر فیلیپینی یا سایر زنان مهاجر از دیگر کشورها ندارند. این نشان دهنده پیچیدگی معنایی واژه "فرهنگ" است. برساختی مانند "تضاد فرهنگی" در فهم لایه‌های چندگانه تأثیرگذار، کاملاً ناتوان است. مطالعه ما اهمیت هویت، جنسیت، فضای اجتماعی، خلق و مصرف تصاویر و گفتمان‌هایی را نشان می‌دهد که در مقابل روابط عمیقاً نابرابر بین "جهان اول" و "جهان سوم" قرار دارند. همه این موضوعات باید مورد توجه جرم‌شناسی فرهنگی قرار گیرد (فرل، ۱۹۹۹: ص ۳۹۷). جنسیت برای جرم‌شناسی فرهنگی معنایی نمادین دارد (بازنمایی خاص زنان فیلیپینی بعنوان افرادی مطلوب مردان جهان اول). همچنین جنسیت با اقتصاد سیاسی در حال توسعه فیلیپین در حوزه جهانی ارتباط دارد (زنان فیلیپینی به‌عنوان سودآوران مبادلات خارجی) اشکال مختلف قدرت و دانش که موقعیت زنان فیلیپینی را در رابطه با مردان جهان اول تعریف می‌کنند، مکانی برای تغییرات گسترده اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در محور جنسیت در بستر چارچوب پسا استعماری است. در بازارهای بین‌المللی کار و ازدواج و روابط جنسی، کسانی که از لحاظ جنسیتی و نژادی در مراتب بالاتر هستند و منابع اقتصادی برتری دارند، در هر دو حوزه نمادین و مادی غالب و مسلط هستند. اگرچه گفتمان‌های غالب فرهنگی لزوماً رفتارهای مردانه و زنانه را تعیین نمی‌کنند (مسرشمیت^۴، ۱۹۹۷: ص ۲۱۰). اما تعامل بین نژاد، جنسیت و روابط بین‌الملل، زنان فیلیپینی را در موقعیتی قرار می‌دهد که فرصت کمی برای مقاومت و مخالفت دارند. برساخت‌های فرهنگی خاص جنسیتی و نژادی زنان فیلیپینی، به کالوارسازی آن‌ها منجر می‌شود و آن‌ها را در دسترس مردان دارای قدرت اقتصادی قرار می‌دهد.

1. Ferrell & Websdale

2. Torsten Celine

3. Kliewer

4. Messerschmidt

پتمن بر اهمیت بررسی این موضوعات تأکید دارد: ۱- چگونه جنسیت زنان آسیایی در سطح بین‌المللی به فروش می‌رسد؟ و چگونه این امر به بازنمایی زنان استعماری و جهان سوم به‌عنوان زنانی منفعل/نامتعارف کمک نموده است؟ در سطح کلی‌تر، جرم‌شناسی فرهنگی باید رابطه متقابل بین حوزه‌های نمادین و مادی را بررسی کند، به عبارتی جرم‌شناسی فرهنگی باید به بررسی این موضوع بپردازد که حوزه نمادین فرهنگ، مستقل از جهان مادی قدرت اقتصادی و سیاسی نیست بلکه این دو باهم مرتبط هستند.

۱-۳. مهاجرت، جنسیت و اقتصاد سیاسی

مهاجرت زنان فیلیپینی به استرالیا برای ازدواج فقط مسأله انتخاب فردی یا خانوادگی نیست. دولت فیلیپین فعالانه مهاجرت را ترغیب می‌کند. عملکرد اقتصادی ضعیف در فیلیپین با میراث وابسته به بانک جهانی، بانک‌های خارجی و شرکت‌های فراملیتی همراه است (پتمن، ۱۹۹۶: ص ۱۳). مهاجرت و صادر نمودن نیروی انسانی کارگر بخشی از سیاست اشتغال ملی کشور است. به منظور ترغیب افراد به مهاجرت، هزینه‌های مهاجرت پایین است و دولت ترتیبی تدارک دیده که از طریق آن وصول وجه واریز شده به کشور فیلیپین آسان می‌گردد. این راهبردها توسط آژانس‌های بین‌المللی‌ای پشتیبانی می‌شوند که در "افزایش انطباق ساختاری" نقش دارند. این سیاست‌های "انطباقی" و "مقررات زدایی از تجارت" تأثیر منفی بسزایی بر روی زنان در اقتصاد رسمی و غیر رسمی داشته است و ترتیبات بین‌المللی‌ای را تثبیت نموده است که زنان کشورهای جهان سوم را به‌عنوان کارگر یا همسر مردان جهان اول "دادوستد" می‌کند. الگوهای داد و ستد زنان - که از طریق آن برخی کشورها تقاضای کارگران خانگی یا همسر دارند (مانند استرالیا) و برخی دیگر از کشورها که این کارگران یا همسران را عرضه می‌کنند (مانند فیلیپین) - نشان‌دهنده جایگاه نسبی در نظم سیاسی بین‌المللی است به علاوه در بهترین حالت، دولت از بهره‌کشی زنان نفع مالی می‌برد و در بدترین حالت، دولت نهاد فعالی است که خود نقش بسزایی در بهره‌کشی از این زنان ایفا می‌کند (هام، ۱۹۹۸: ص ۳۷). روابط بین‌المللی نیز تأثیر مهمی بر مهاجرت داخلی و بر روابط جنسیتی در داخل فیلیپین دارد. برای مثال، پایگاه‌های بزرگ نظامی ایالات متحده که تا سال ۱۹۹۲ در فیلیپین کار می‌کردند، تعداد بسیار زیادی از زنان و مردان را بکار گرفتند تا در خدمت نیازهای این پایگاه‌های نظامی باشند، از جمله از طریق روسپیگری. افت صنعت کشاورزی در مناطق روستایی نیز باعث شد که بسیاری از زنان فیلیپینی به مناطق اطراف این پایگاه‌ها نقل مکان کنند و به‌عنوان روسپی مشغول به کار شوند. بسته شدن این پایگاه‌های نظامی باعث شد که بسیاری از کارگران بویژه زنان، در تنگنای اقتصادی قرار گیرند و هیچ برنامه‌ای برای رسیدگی به نیازهایشان وجود نداشته باشد. صنعت سکس تحت عنوان "پیشرفت ملی" به سرعت در اطراف پایگاه‌های نظامی مذکور در حال گسترش بود. بنابراین "سیاست‌های بین‌المللی بدهی جهان

سوم، با تلاش بین‌المللی برای ترویج تجارت روسپیگری، عمیقاً به هم گره خورده بودند" (مک کلینتوک^۱، ۱۹۹۲: ص ۹۲). به زعم صاحب‌نظران، "سکس توریسم" و بازار "سفارش همسر از طریق ایمیل"، دو صنعت اصلی جنسی هستند که نتیجه روسپیگری نظامی (پایگاه‌های نظامی ایالات متحده در فیلیپین) بودند. بنابراین رابطه آشکاری بین دو فعالیت به ظاهر مجزا: "روسپیگری" و "توریسم" وجود دارد. قراردادهای خارجی غالباً به شکل ارائه خدمات خانگی و صدور زنان برای ازدواج منعقد می‌گردند. غالباً دولت مجوز هر کدام از این فعالیت‌ها را صادر می‌کند و با نام "تلاش برای پیشرفت" از آن‌ها پشتیبانی می‌کند. کارآمد بودن این راهبردها نشان‌دهنده چیزی بیش از تقاضای کشورهای ثروتمند برای کارگران خانگی، شرکای جنسی و یا همسرانی از کشورهای فقیرتر است. این راهبردها به این دلیل نیز کارآمد می‌باشند که در راستای بر ساختن فرهنگ‌های نژادی و جنسیتی هستند که حول "ماهیت" زنان فیلیپینی و زنان آسیایی شکل گرفته‌اند. بازنمایی زنان فیلیپینی به‌عنوان انسان‌هایی سلطه‌پذیر و مطیع می‌تواند تأثیراتی برجای بگذارد، از جمله بهانه‌ای برای بهره‌کشی به صاحبان فاحشه‌خانه‌ها و بهانه‌ای برای بهره‌کشی شرکت‌های بزرگ فراملیتی فراهم می‌آورد. همچنین چنین بازنمایی‌هایی در بردارنده عناصر متناقض "ترس" و "امیال" است، ویژگی‌هایی که نشانگر تصویر و ذهنیت مردان غربی از زنان شرقی است^۲ (رابینسون، ص ۵۴). در این تفسیر، "امیال" در تصویر ارائه شده از زنان به‌عنوان "زیبای مطیع و جذاب که برده جنسی مردان جهان اول هستند" مشهود است و "ترس" نیز در "پیش‌بینی ناکامی در ازدواج"، "نزویر از جانب زنان" و "ترس از ازدواج بین نژادی" مشهود است.

از اواخر دهه ۱۹۷۰، گفتمانی در استرالیا و جاهای دیگر در مورد "عروس‌های ایمیلی" مشهود بوده است. این اصطلاح غالباً توسط گروه‌های فیلیپینی تکذیب می‌شود و آن را گمراه‌کننده و توهین‌آمیز می‌خوانند. در سفارش عروس با ایمیل، زنان فیلیپینی را به‌عنوان "زنانی فروتن و بردبار، بردگانی سر به راه، زیبای شرقی، منفعل و قابل تغییر و در عین حال زنانی حریص و غارتگر، تصویرسازی می‌کنند که از ازدواج به‌عنوان نردبانی برای مهاجرت به کشور خارجی استفاده می‌کنند. تحلیل کنونی نیز از گزارشات رسانه‌ای در مورد قتل زنان فیلیپینی در استرالیا؛ نشانگر استفاده از این کلیشه‌های فرهنگی است. در یکی از این گزارش‌های رسانه‌ای، زن به قتل رسیده را به‌عنوان "زنی دلکش، پرشور و نشاط و شهوانی که هرگز بدون دوست! نبوده است" تصویرسازی نمودند. جسد این زن را که با چاقو کشته شده بود، با دست بند به دست پیدا کردند. هیچ مظنونی در این مورد یافت نشد و هیچ رابطه‌ای بین مرگ او و "سبک زندگی" نسبت داده شده به او یافت نشد. در دیگر موارد قتل، گزارش‌های رسانه‌ای قاتل مرد را به‌عنوان قربانی جلوه دادند و شواهد خشونت خانگی را که اصل موضوع بود، نادیده گرفتند (کانینو استوبس^۲، ۱۹۹۷: ص ۷۵).

1. McClintock

2. Cunneen & Stubbs

۳-۲. جرم‌شناسی فرهنگی و خشونت علیه زنان

زنان معمولاً چهار شکل خشونت شامل خشونت فیزیکی، روانی، اقتصادی و جنسی را تجربه می‌کنند. خشونت فیزیکی همان‌طور که از عنوانش مشخص است شیوه‌های آزار و اذیت جسمانی، ضرب و جرح، کشیدن مو، سوزاندن، گرفتن و بستن، کتک کاری، سیلی، لگد و مشت زدن، کشیدن و هل دادن و... را شامل می‌شود. خشونت روانی و کلامی نوع دیگر خشونت است که از مصادیق آن می‌توان به بداخلاقی، بی‌احترامی، رفتار آمرانه و تحکم‌آمیز، دستور دادن‌های پی در پی، تحقیر و مواردی از این دست اشاره کرد. خشونت دیگری که علیه زنان صورت می‌گیرد عبارت است از خشونت اقتصادی که از ندادن نفقه گرفته تا سوءاستفاده مالی از وی و صدمه زدن به وسایل مورد علاقه وی را شامل می‌شود. همچنین نوع دیگر خشونت، خشونت جنسی است که از مصادیق آن می‌توان به بی‌توجهی به نیازهای جنسی زنان، عدم اجازه استفاده از وسایل پیشگیری از بارداری ناخواسته و موارد دیگر اشاره کرد. بر اساس آخرین آمار که رئیس اورژانس اجتماعی سازمان بهزیستی در خصوص خشونت علیه زنان در سال ۱۳۹۷ منتشر کرد، ۴۹ درصد از زنان ایرانی آزار جسمی و فیزیکی، ۲۶ درصد عاطفی- روانی و کلامی و ۲/۲۲ درصد آن‌ها آزارهای اجتماعی و اقتصادی دیده‌اند. همچنین ۷۱ درصد زنان که مورد خشونت قرار گرفته‌اند از مدت زمان زندگی زناشویی آن‌ها بیش از ۵ سال نمی‌گذرد. بر اساس یافته‌های این سازمان، حدود ۳/۲ درصد زنان خشونت دیده ۱۱ تا ۱۸ سال، ۴/۲۶ درصد ۱۹ تا ۲۹ سال، ۴۸ درصد زنان ۳۰ تا ۳۹ سال و ۲۲ درصد نیز بالای ۴۰ سال سن داشتند. بر اساس یافته‌های اورژانس اجتماعی سازمان بهزیستی فقط ۱۴ درصد زنان خشونت دیده، تحصیلات دانشگاهی دارند. ۲۵ درصد دیپلم و مابقی زیر دیپلم هستند. همچنین ۱۰ درصد این زنان شاغل و ۸۱ درصد آن‌ها خانه‌دار بودند. همچنین بر اساس آمار سازمان بهداشت جهانی در هر ۱۸ ثانیه یک زن مورد حمله یا بدرفتاری قرار می‌گیرد. بر اساس همین آمار در آمریکا ۳۰ تا ۳۵ درصد زنان آمریکایی مورد آزار جسمی شوهران خود قرار می‌گیرند و ۱۵ تا ۲۰ درصد آن‌ها به هنگام بارداری نیز مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند. در شیلی ۶۳ درصد زنان مورد آزار جسمی قرار می‌گیرند. در کلمبیا بیش از ۲۰ درصد زنان مورد آزار لفظی و روانی شوهران خود قرار می‌گیرند. در انگلیس از هر ۱۰ زن ۷ نفر در دوره زندگی شغلی دچار آزار جنسی می‌شوند و در بنگلادش بیش از ۵۰ درصد قتل‌ها ناشی از خشونت مردان است. همچنین در سال ۲۰۱۷ میلادی، ۱۳۰ زن توسط همسر یا شریک زندگی خود در فرانسه کشته شده‌اند، در حالی که این میزان در سال ۲۰۱۶ به ۱۲۳ نفر می‌رسید. در مجموع سالانه ۲۲۰ هزار زن در فرانسه خشونت جنسی و خانگی را تجربه می‌کنند به گونه‌ای که در هر هفت دقیقه، یک زن در این کشور هدف چنین خشونت‌هایی قرار می‌گیرد. همچنین بر اساس آمار سازمان ملل، روزانه ۹ زن در خشونت‌های مکزیکی کشته می‌شوند. بر اساس آمار یونیسف در هند بیش از ۲ میلیون نفر زن خیابانی وجود دارد که بیش از نیم میلیون نفر آن‌ها زیر سن قانونی هستند و هیچ نوع حمایتی در مقابل انواع خشونت نمی‌شوند. در آفریقای جنوبی تعداد زنانی که در خانه به ضرب گلوله کشته می‌شوند، بیش از

آن‌هایی است که در خارج از خانه توسط فردی غریبه به قتل رسیده‌اند. در کنیا نیز ۴۲ درصد از زنان به‌طور مرتب در معرض آزار فیزیکی هستند. (معاونت امور زنان و خانواده ریاست جمهوری قابل دسترس در: <http://women.gov.ir/fa/news/12381>) یکی از شایع‌ترین نوع خشونت‌ها علیه زنان خشونت جنسی است. تفاوت طرز تلقی فرهنگ‌های مختلف از مفهوم، ماهیت، نوع و شدت خشونت جنسی علیه زنان بررسی مستقل آن را ضروری می‌سازد. فرهنگ مجموعه‌ای از باورها، عقاید، تاریخ و تحولات هر جامعه است که در گذر زمان تثبیت گردیده و برحسب نیازها و ضرورت‌ها دچار تغییر گردیده است. مطالعه ارکان فرهنگی خشونت جنسی علیه زنان از جهت تأثیری که مجموعه فرهنگ در خشونت جنسی دارد، ضروری به نظر می‌رسد.

۱-۲-۳. نقش باورها و عقاید

نوع ارزش‌های شخصی و اجتماعی مفهوم و گستره خشونت را در فرد شکل می‌دهد. با توجه به غلبه باورها و عقاید خاص در هر یک از جوامع می‌توان تعریف خشونت را در هر یک از فرهنگ‌ها به طور جداگانه ارائه داد. ادیان آسمانی رابطه جنسی را تنها پس از طی مراسم‌های خاص از جمله عقد زناشویی و شهادت شهود، مجاز می‌دانند. این تجویز تنها برای قوام خانواده و استمرار نسل بشر انجام می‌شود و عقاید راستین هیچگاه نقش ابزاری یا شهوت محور را برای روابط جنسی به رسمیت نشناخته‌اند. تحول باورها و عقاید در سایه ایده‌های نوین روانشناسی مبتنی بر آزادی جنسی خود به خود منجر به افزایش روابط جنسی‌ای شده که زمانی نامشروع محسوب می‌گردیدند. اکنون در اکثر کشورها رضایت رکن کافی برای رابطه به شمار می‌آید و جدا بودن مفهوم زناشویی و دوستی با غیرهمجنس زمینه مناسبی برای روابط جنسی نامحدود فراهم ساخته است. گرایش به مشروعیت بخشی به روسپیگری یا حداقل بی‌تفاوتی در مقابل آن رسوخ باور روابط جنسی گروهی را در اذهان مردم ایجاد می‌کند و تمام این عوامل بدون اینکه کسی مدعی تعرض سریع آن‌ها با حقوق بنیادین بشر باشد نوع خشونت جنسی آزاد را تسهیل می‌نماید. برداشته شدن قید مسئولیت اجتماعی از اعمال مجرمانه جنسی در متوقف ماندن اجرای قوانین کیفری که به هر نحو خشونت جنسی را مستوجب مجازات می‌داند، نیز مؤثر است. در واقع، وقتی نیاز به جرم‌انگاری و کیفر خشونت جنسی در جامعه احساس نشود، قانون مبنای اجتماعی خود را از دست داده و تعارض متعارف با مقررات الزامی چشم‌پوشی از اجرای آن‌ها یا حداقل مسامحه با عاملان خشونت جنسی را در محاکم قضایی در پی خواهد داشت و نکته مهم دیگر در باورها و اعتقادات که نیاز به اصلاح دارد این است که جامعه پس از وقوع خشونت جنسی بیشتر بر روی قربانی تمرکز می‌کند و همین امر مشکلات بعدی همچون طرد از اجتماع را موجب می‌گردد. حتی در پاره‌ای فرهنگ‌ها امکان انزوای دائمی یا قتل بزه‌دیده از سوی خویشاوندان برای پاک کردن همیشگی لکه ننگ اثر و پیامد طبیعی رابطه جنسی با دیگران ولو در اثر اجبار و اکراه می‌باشد.

۲-۳. تأثیر نظریه‌های برابری حقوق زن و مرد

طرفداران برابری حقوق زن و مرد از هر حیث که اغلب زن می‌باشند تلاش‌های عمده‌ای را برای تعریف پایگاه نوین اجتماعی برای زنان و حمایت از ایشان در برابر جرایم مردانه به انجام رسانیده‌اند. این تلاش‌ها به حدی تأثیرگذار بوده که نمی‌توان نفوذ آن‌ها را به فرهنگ‌های مختلف و تثبیت آن‌ها را در طی زمان انکار کرد. نباید از نکته مهمتری نیز چشم‌پوشی کرد و آن اینکه جانبداری همه‌جانبه از زنان در پاره‌ای از موارد قربانی شدن آن‌ها یا توجیه قرار گرفتن در معرض انواع تجاوزهای جنسی را در پی داشته است. جرم‌شناسان فمینیست ضمن اعتراض به نگاه مردانه جرم‌شناسان به بزهکاری زنان و اینکه جرم‌شناسی در انحصار مردان است و با انتقاد از انزوای اجتماعی که مردان به زنان در جامعه تحمیل کرده‌اند بر این مسأله تأکید دارند که زنان در واقع قربانی شرایط اجتماعی متفاوت تحمیلی به خود در جامعه هستند (نجفی ابرندآبادی؛ ۱۳۸۳، ۱۱۰-۱۰۹).

در خصوص بزه‌دیدگی جنسی عده‌ای از محققان با تمرکز بر روی زنان و کودکان قربانی که اغلب دختر هستند حمایت همه جانبه از آن‌ها و پیشگیری از موارد مشابه را خواستار شده‌اند (هاریدن^۱، ۲۰۰۳). با این اوصاف تفکیک روابط جنسی بدون محدوده به دو نوع با رضایت و بدون رضایت و تنها جرم انگاری دسته دوم از سوی برخی از نظریه‌پردازان عملاً مصادیق عمده‌ای از بزه‌دیدگی را پدید آورده که قربانیان آن‌ها بدون حمایت و در همان وضع موجود رها می‌شوند و چاره‌ای جز پذیرش فحشا به عنوان شغل نمی‌یابند. متأسفانه ایده آزادی روابط جنسی با افراد متعدد در طی یک یا چند روز در میان فمینیست‌ها طرفدارانی دارد. اعتقاد به این حد از آزادی که شخص بتواند جان و تن خویش را در معرض تجاوز افراد متعدد قرار دهد با ارائه هر توجیهی از بعد برابری و آزادی زن و مرد از نظر اخلاقی و حقوقی تحلیل‌پذیر نیست. زیرا در مفهوم موسع خشونت جنسی محدود به آزار جسمی بزه‌دیده نیست و آلام روحی ناشی از ارتکاب اعمال خلاف طبع و فطرت انسان را نیز شامل می‌شود. همین‌که شخص باطناً به ارائه خدمات جنسی راضی نیست و آن را فقط به دلیل استراتژی اقتصادی یا اجبار مردانه یا سوءمصرف مواد مخدر انجام می‌دهد نمونه بارزی از خشونت به شمار می‌آید. لذا نمی‌توان از این عقیده پیروی کرد که زنان روسپی باید تحت شمول مقررات کار و تأمین اجتماعی قرار گیرند. زیرا قانونی شدن این تفکر مفهومی جز قبول و تبلیغ خشونت جنسی علیه زنان ندارد. با توجه به آنچه گفته شده کوشش فمینیست‌ها باید بدین سو باشد که روسپیگری قاچاق زنان و دختران برای بهره‌کشی جنسی و گردشگری جنسی از مصادیق بارز خشونت علیه زنان محسوب می‌گردد و دولت‌ها باید اقدامات عملی برای تأمین نیازهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی قربانیان و افرادی که در معرض بزه‌دیدگی قرار گرفته، انجام داده و عاملان، واسطه‌ها و قاچاقچیان را به کیفر قانونی برسانند. حقیقت این است که تمرکز بر روی حقوق سیاسی، نظریه‌پردازان را از توجه به مهم‌ترین معضل عصر

^۱. Harridan

حاضر یعنی تبدیل شدن زنان به کالایی برای جلب رضایت مردان غافل ساخته است. به علاوه چنانچه گفته شده تفسیر موسع آزادی زنان و تفسیر دلبخواهانه از این مقوله زمینه خشونت جنسی علیه ایشان را فراهم می‌سازد.

۳-۲-۳. نظریه خرده فرهنگ مجرمانه

این تئوری در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ قرن بیستم با تمرکز بر بزهکاری جوانان و تبیین جامعه‌شناختی کج‌رفتاری‌های آن‌ها بر اساس ویژگی‌های خرده‌فرهنگی توسط چندین دانشمند و نظریه‌پرداز مختلف مطرح شد و مشهورترین نظریه جرم‌شناسی فرهنگی است. این نظریه بزهکاری را از جرم متمایز دانسته و بر این باور است که این قبیل رفتارها از افرادی سر می‌زند که هنوز به سن قانونی نرسیده‌اند و در تعریف مفهوم «خرده‌فرهنگ» بیان می‌دارد: به مجموعه بینش‌ها، ارزش‌ها و شیوه‌های رفتاری گروه کوچکی از یک جامعه اطلاق می‌شود که موجب تفاوت‌های فکری و رفتاری آن‌ها با سایرین است (ستوده؛ ۱۳۷۶، ۱۴۷). دسته‌های تبهکار و باندهای بزهکاری ضمن عملی ساختن ناپهنجاری‌های خود در انتقام از جامعه، زنان مستعد را قربانی می‌سازند. حتی اگر بردن اموال یا قتل قربانی در میان باشد این امر با تجاوز شدید و در اکثر موارد تجاوز گروهی همراه می‌گردد. در این ساختار نوع بزه‌های ارتكابی از دو حالت خارج نیست: از طرفی، فرد یا افرادی که خود یا بستگانشان مورد تعرض جنسی قرار گرفته‌اند از کسانی که به لحاظ جسمی، طرز پوشش و طبقه اجتماعی حسب مورد ثروتمند یا روسپی، واجد معیارهای مدنظر هستند، انتقام می‌گیرند. این شیوه از بزهکاری اغلب در کشورهای نگاه مذهبی به مسائل جنسی وجود دارد روی می‌دهد. بزهکاران که اغلب به محله‌های فقیرنشین تعلق دارند از خلأهای امنیتی بالا شهر یا ایمنی محیط بیرون شهر نهایت بهره را می‌برند. در این موارد خشونت جنسی اغلب با بردن مال و کشتن قربانی یا تهدید شدید وی همراه می‌گردد و باند بزهکاران پس از ارتكاب ده‌ها جرم مشابه ردیابی و دستگیر می‌گردند. این باندها نام‌های مخفی برای خود برمی‌گزینند و پس از دستگیری درصدد توجیه اعمال خود به استناد موازین قانونی و شرعی‌ای بر می‌آیند که توجیهاات آن‌ها فقط موجب طولانی شدن روند دادرسی، سرپوش گذاشتن بر پاره‌ای از مسائل اجتماعی همچون فقر و قربانی شدن بی‌گناهان به خاطر طرز تلقی غلط بزهکاران و قضاوت بر مبنای ظاهر افراد می‌شود. از سوی دیگر منجر به شکل‌گیری باندهای خشونت جنسی می‌شود. وجود افراد مستعد قربانی شدن (زنان و دخترانی که از فقر مالی، نبود سرپناه امن یا سرپرست معتمد رنج می‌برند) و وجود افرادی که توان مالی و امکانات لازم را برای پذیرش قربانیان دارا هستند، شکل‌گیری این باندها در مناطق مختلف شهرها و کشورها نقطه شروع زنجیره بین‌المللی قاچاق جنسی به شمار می‌آید. بزهکاران نیازهای اقتصادی و مسکن زنان و دختران درمانده را با شروطی همچون تسلیم شدن و مطیع بودن تا حدی تأمین می‌کنند اما هیچ‌گاه سرپرستان لایقی به شمار نمی‌آیند. زیرا هر لحظه امکان دارد قربانیان برای ارائه خدمات جنسی به افراد دیگر از همان کشور یا کشور دیگر فروخته شوند.

احساس پوچی ناشی از کالا بودن، فقدان حق داشتن همسر یا فرزند، نامعلوم بودن سرنوشت، اعتیاد به روابط جنسی مستمر و مواد مخدر، ابتلا به بیماری‌های مقاربتی و ایدز و ده‌ها مشکل جسمی و روحی دیگر از تبعات مصیبت‌بار خشونت‌های جنسی وارده بر زنانی است که در باندهای قوادی و قاچاق گرفتار می‌شوند. در این حالت است که فرهنگ مجرمانه برای توجیه کشیف‌ترین شکل تعرض به حقوق بنیادین بشر یعنی حق بر جان و تن، از موضوع آزادی زن و حق انتخاب ایشان وارد می‌شود، حال آنکه در شرایط عادی هیچ‌کس خشونت جنسی و فحشا را بر نمی‌گزیند.

نتیجه‌گیری

بنا بر آنچه گفته شد؛ جرم‌شناسی فرهنگی نمادگرایی مشترک، معنای تعاملی، سبک خرده فرهنگ و تصویرسازی‌های جمعی، ماهیت جرم، جرم انگاری و کنترل اجتماعی را نه فقط برای مجرمین، بلکه برای همه‌کسانی تعریف می‌کند که در فرآیندهای اجتماعی بزرگ‌تر "ساخت و دریافت جرم" و "کنترل جرم" قرار گرفته‌اند. درآمد مقاله حاضر این بود که دیدگاه پایه‌ای جرم‌شناسی فرهنگی برای تعریف قربانیان نیز صادق است. به عبارتی دیگر، نمادگرایی مشترک، معنای تعاملی، سبک خرده فرهنگ و تصویرسازی‌های جمعی بر نحوه تعریف قربانی نیز تأثیرگذار است. امری که می‌تواند در نظام حقوقی و نهادهای مبارزه با بزهکاری ایران مورد استفاده قرار گرفته و شروعی باشد برای ایجاد تعادل در تحلیل قضایای حقوقی در زمانی که زن قربانی است بسان زمانی که مرد قربانی است و به‌طور قطع با الگو قرار دادن جرم‌شناسی فرهنگی رسیدن به این هدف آرمانی در جهت ایجاد تفکری نوین و کارآمد مؤثر خواهد بود. نمادگرایی مشترک، معنای تعاملی، سبک خرده فرهنگ و تصویرسازی‌های جمعی که تشکیل‌دهنده نگاه متفاوت جرم‌شناسی فرهنگی هستند می‌تواند با نهادینه کردن ماهیت تحقیقات عمیق این شاخه‌ی جرم‌شناسی در بستر تفکر غالب مردانه از خشونت‌های خانوادگی علی‌الخصوص علیه همسران کاسته و تشنج و پیامدهای این مقوله را به نحو احسن به حداقل برساند. عموماً تحلیل نگارنده نشان‌دهنده اهمیت فهم مفاهیمی نژادی و فرهنگی از مردانگی و زنانگی در بستر بازارهای داخلی و جهانی فزاینده برای ازدواج و روابط با جنس مخالف است. باورهای عمومی و مشترکی که در هر جامعه وجود دارد تأثیر قابل توجهی بر روی میزان جرایم خواهد گذاشت. همان‌طور که شرح آن گذشت فرهنگ عمومی یک جامعه سنتی ممکن است در مواردی که یک زن یا یک مهاجر قربانی جرم است خود او مورد سرزنش قرار گرفته و به نوعی بزه‌دیده ثانویه خواهد شد. به همین دلیل و نیز موارد مشابه فرهنگی دیگر در مورد تفکر سنتی بشر در خصوص جنسیت زن و نژادپرستی که در بسیاری جوامع وجود دارد، موجب گردیده آن باور سنتی سیل تهاجمات فرهنگی و جنایی را به سمت گروه‌های مذکور سوق داده و پس از وقوع جرم نیز، قربانی مورد عتاب و سرزنش قرار گرفته و به‌گونه‌ای عرفی قربانی جای مجرم را خواهد گرفت. جرم‌شناسی فرهنگی در پی تشریح این ذهنیت و تلاش در جهت فرهنگ‌سازی عمومی و نهادینه نمودن ترقی فرهنگی و ایجاد تحولی عظیم در جرم‌شناسی

کلاسیک می‌باشد. دیدگاه‌های فمینیستی نیز در صورتی‌که به تعادل برسند و صرفاً در جهت احقاق حقوق حقه زنان تلاش نمایند و از تفکر افراطی خود که گاهاً موجب بزه‌دیده واقع شدن زنان می‌شود اجتناب ورزند؛ در بطن جرم‌شناسی فرهنگی و در کنار آن کمک شایانی به بهتر شدن وضع تبعیض جنسیتی و نژادی در جوامع مختلف خواهند شد. نهایتاً اینکه فهم نمادگرایی، سبک و معنای خرده فرهنگ را باید در بستر اقتصادهای سیاسی جهانی و پسا استعماری‌ای قرار داد که به‌طور فزاینده‌ای روابط بین افراد را شکل می‌دهند. در این خصوص تنها رشته علمی که توان تحلیل دقیق و موşkافانه و متفاوت از مطالعات پیشین را دارد، جرم‌شناسی فرهنگی است که در نظام حقوقی و جرم‌شناختی ایران نیز باید توجه ویژه‌ای به این مسأله معطوف گردد.

پیشنهادات

- ۱- سیاست‌گذاران جنایی با گرایش بیشتر به جرم‌شناسی فرهنگی در جهت فرهنگ‌سازی در میان مردم برآیند و از تفکر سنتی فاصله گرفته و به‌صورت علمی‌تر به پدیده‌های اجتماعی نگریسته شود.
- ۲- بودجه و منابع مالی کافی در اختیار کارشناسان این رشته قرار گرفته تا با تحقیقات خود گزینه‌های متنوع و علمی‌تری را جهت مقابله با پدیده بزهکاری پیش‌روی سیاست‌گذاران جنایی قرار دهند.
- ۳- به‌طور کلی در ایران شکاف و خلأ عمیقی در زمینه مطالعات فرهنگی وجود دارد و جرم‌شناسی فرهنگی نیز مورد این بی‌توجهی قرار گرفته و تحقیق خاص و قابل توجهی در این خصوص صورت نگرفته است. امید است مقاله حاضر نقطه آغازی برای شناخت بهتر این رشته از جرم‌شناسی باشد و محققان و اساتید و دانشجویان رشته حقوق و جرم‌شناسی وارد این عرصه مهم و تأثیرگذار شده و با تحقیقات خود موجب ترقی آن گردیده و زمینه‌ساز ایجاد تفکری نوین در قوانین و سیاست جنایی پیش‌گیری و مقابله با بزهکاری برآیند.

منابع

- ذکایی، محمد سعید. (۱۳۹۱). جرم‌شناسی فرهنگی و مسئله جوانان. *مجله جامعه‌شناسی ایران*، ۱۳ (۱-۲)، ۵۸-۸۳.
- ستوده، هدایت‌الله. (۱۳۷۶). *آسیب‌شناسی اجتماعی*. تهران: نشر آوای نور.
- فرجیها، محمد. (۱۳۹۳). رویکرد جرم‌شناسی فرهنگی به تغییر الگوی مصرف مواد مخدر در میان جوانان. *آموزه‌های حقوق کیفری*، ۷، ۸۳-۱۰۷.
- معاونت امور زنان و خانواده قابل دسترس در: <http://women.gov.ir/fa/news/12381>
- نجفی ابرندآبادی، علی حسین. (۱۳۹۱). *تقریرات درس جرم‌شناسی*. ویرایش هفتم.
- نجفی ابرندآبادی، علی حسین. (۱۳۸۳). زن در جرم‌شناسی و حقوق کیفری. مجموعه مقالات، نتایج کارگروه‌ها و اسناد نخستین همایش بی‌المللی زن و حقوق کیفری، گذشته، حال، آینده. تهران، نشر سلسبیل. ۱۰۳-۱۲۴.
- Cohen, S. & Young, J. (1973). *The Manufacture of news*. Beverly Hills.
- Cunneen, C. & Stubbs, J. (1997). *Gender, Race and International Relations: Violence against Filipino Women in Australia* (No. 9). Institute of Criminology, Sydney.
- Ferrell, J and Sanders, C. (eds). *Cultural Criminology*. Boston: Northeastern University Press(1995).
- Ferrell, J and Sanders, C. (1995b). 'Toward a Cultural Criminology' in Ferrell, J and Sanders, C (eds). *Cultural Criminology*. Boston: Northeastern University Press.
- Ferrell, J. (1999). Cultural criminology. *Annual review of sociology*, 25(1), 395-418.
- Ferrell, et. Al. (2008). *Cultural criminology: An invitation*. London: Sage.
- Ferrell, J. & Websdale, N. (1999). *Making Trouble: Cultural Constructions of Crime, Deviance, and Control*. Hawthorne, NY: Aldine de Gruyter
- Hall, S., & Jefferson, T. (Eds.). (1976). *Resistance through Rituals: Youth Sub-cultures in Post-war Britain*. London: Holmes & Meier Publishers, Incorporated
- Hamm, M. S. (1998). The Ethnography of Terror: Timothy McVeigh and the Blue Centerlight of Evil. *Ethnography at the edge: Crime, deviance, and field research*, 111-130.
- Harridan, Kate. (2003), No Bad Women, just Bad Laws, Represented at Stop the Traffic II Conference Australia, October 23-24, 2003. Available at: <www.projectrespect.org.au/resources/kateharriden.pdf>. (1385/4/14).
- Hayward, K. and Young, J. (2004) Cultural Criminology: Some Notes on the Script. *Theoretical Criminology* 8 (3), 259-73.
- Kliwer, E. V. (1994). Homicide victims among Australian immigrants. *Australian journal of public health*, 18(3), 304-309.
- Lyng, S. (1990). Edgework: A social psychological analysis of voluntary risk taking. *American journal of sociology*, 95(4), 851-886.
- McClintock, A. (1992). Screwing the system: Sexwork, race, and the law. *boundary* 2, 19(2), 70-95.
- Messerschmidt, J. (1997). *Crime as structured action: Gender, race, class, and crime in the making*. Sage.

- Spencer, D. (2011). Cultural criminology: An invitation... to what?. *Critical Criminology*, 19(3), 197-212.
- Taylor, I., Walton, P., & Young, J. (2013). *The new criminology: For a social theory of deviance*. Routledge.
- Wallace, A. (1986). *Homicide: The social reality*. Bureau of Crime Statistics and Research. Attorney General's Department.
- Webber, C. (2007). Background, foreground, foresight: The third dimension of cultural criminology?. *Crime, Media, Culture*, 3(2), 139-157.

Analyzing the cultural criminology approach to race and gender

Maaz abdollahi ¹, Javanmir abdollahi²

Abstract

Cultural criminology explores the many ways in which cultural dynamics intertwine with the practices of crime and crime control in contemporary society; in other words, cultural criminology emphasizes the centrality of meaning and representation in the construction of crime as momentary event, subcultural endeavor, and social issue. The approach of this branch of criminology to gender and race is different from the approaches of other criminology disciplines i.e. it has a critical and distinct view about the crime definition, victim definition and the dominant orthodox criminology, etc. cultural criminology considers the issues that are overlooked by the more conventional and dominant criminology. The research vacuum in the field of cultural studies of women, as well as lack of enough interest and willingness to address race and gender-related issues in classical criminology, has made cultural criminology a progressive important issue. The purpose of the present article is to analyze the method and the effect of this approach on realization or non-realization of the ideals of criminology in relation to the two main topics in the human new sciences; that is, race and gender by using descriptive – analytic method. In this regard, it seems that cultural criminology has acted as an efficient and effective science; therefore, the legal community, sociologists and policymakers should consider it more thoroughly

Key words: cultural criminology, gender, cyber-space, race

¹- PhD student in Criminal Law and Criminology, Department of Law, Faculty of Law, University of Tehran, Iran.

*Corresponding Author :

maaz_abdollahi@yahoo.com

²- Assistant Professor of Public Law, Department of Law, Faculty of Humanities and Social Sciences, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran.